

منطق مفهوم‌سازی در علوم اجتماعی یکی از مناقشات معرفت‌شناسی و روش‌شناسی را تشکیل می‌دهد. یکی از اصلی‌ترین نزاع‌ها حول نسبت دانش و ارزش است که آیا ضروری و ممکن است که دانشمندان اجتماعی در ساخت و پرداخت مفاهیم از ورود ارزش‌های فرهنگی اجتناب کند یا اینکه ارزش‌ها از عناصر مقوم و منطقی مفهوم‌سازی محسوب می‌شوند؟ در این صورت، مفهوم‌سازی آغشته به ارزش‌های محقق چگونه محلّ عینیت نیست؟ در پاسخ به این پرسش، رهیافت اثباتی و طبیعت‌گرایانه دورکیم معتقد است که مفاهیم علوم اجتماعی غیرارزش‌بار و دخالت ارزش‌های محقق در مفهوم‌سازی محلّ عینیت است. پژوهش حاضر بر اساس رهیافت پسااثباتی وبر که بر معرفت‌شناسی ایده‌آلیسم کانت، نئوکانتی‌ها و منظرگرایی نیچه استوار است، استدلال می‌کند که مفاهیم علوم اجتماعی ارزش‌بارند؛ اما ارزش‌باری مفاهیم اجتماعی نه تنها مانع عینیت نیست که شرط سوژکتیو عینیت است. نگارنده بر اساس تفکیک ویری ربط ارزشی از حکم ارزشی، نشان می‌دهد که دخالت ارزش‌های محقق اجتماعی در مفهوم‌سازی تیپ آرمانی در چه سطحی جایز است و در چه سطحی ناجایز و محلّ بی‌طرفی در علم و تحصیل عینیت است.

■ واژگان کلیدی:

تیپ آرمانی، مفهوم‌سازی، ربط ارزشی، حکم ارزشی، عینیت

نقش ارزش‌ها در مفهوم‌پردازی؛ رهیافت پسااثباتی ماکس وبر

محمدجواد اسماعیلی

استادیار دانشگاه شهید بهشتی
esmaili57@gmail.com

طرح مسئله

منطق مفهوم‌سازی در علوم اجتماعی یکی از مسئله‌های بنیادین کلاسیک و امروزی فلسفه علوم اجتماعی را تشکیل می‌دهد. یکی از اصلی‌ترین نزاع‌ها حول نسبت دانش و ارزش است که آیا در علوم اجتماعی ضروری و ممکن است که دانشمند اجتماعی در مفهوم‌سازی پدیده‌های اجتماعی - تاریخی از دخالت علایق و ارزش‌های فرهنگی خود اجتناب کند یا اینکه ارزش‌های محقق از عناصر اصلی و مقوم ساخت و پرداخت مفاهیم محسوب می‌شود؟ در این صورت، مفهوم‌سازی آغشته به ارزش‌ها چگونه محل عینیت نخواهد بود؟ آیا متکی و مبتنی ساختن مفاهیم به ارزش‌های محققان، آنها را نسبی و قیاس‌ناپذیر و غیرقابل نقد و مفاهمه می‌سازد؟ در پاسخ به پرسش ارزش‌باری مفاهیم علوم اجتماعی، رهیافت اثباتی و طبیعت‌گرایانه معتقد است که مفاهیم علوم اجتماعی غیر ارزش‌بار و دخالت ارزش‌های محقق در مفهوم‌سازی محلّ عینیت است. در این رهیافت، دور‌کیم در کتاب قواعد روش جامعه‌شناسی بر این آموزه تأکید می‌کند که دانشمند علوم اجتماعی نباید «پیش‌پنداشت‌ها»ی ارزشی خود را در تعریف و ساخت و پرداخت مفاهیم علمی - اجتماعی وارد کند. (دورکیم، ۱۳۹۷: ۵۱-۵۰)

در مقابل رهیافت اثباتی و طبیعت‌گرایانه دورکیم، مقاله حاضر در جهت این تز پسااثباتی استدلال می‌کند که مفاهیم علوم اجتماعی ارزش‌بار ولی واجد عینیت است و برای این بررسی به سه دلیل به سراغ روش‌شناسی تیپ آرمانی و بر رفته است.

دلیل اول اینکه وبر بر اساس تفکیک نوآورانه ربط ارزشی^۱ از حکم ارزشی^۲، محل نزاعی که مداخله ارزش‌ها در مفهوم‌سازی، عینیت تحقیق علمی را خدشه‌دار می‌کند، تعیین و مشخص می‌کند که دخالت ارزش‌های فاعل شناسا در مفهوم‌سازی تیپ آرمانی در چه سطحی جایز است و در چه سطحی ناجایز و محل بی‌طرفی در علم و تحصیل عینیت است. وبر در روش‌شناسی تیپ آرمانی، آموزه ربط ارزشی را با آموزه علم رها از ارزش‌داوری ترکیب می‌کند، بدون اینکه یکی را به نفع دیگری به خطر بیندازد. (بوراوی^۳، ۲۰۱۲: ۷۴۸؛ مسعودی و زاهدانی، ۱۳۹۷: ۷۳-۷۰) اما نه وبر و نه وبرپژوهان (آشتیانی، ۱۳۸۳؛ فروند، ۱۳۸۳؛ پارکین، ۱۳۸۴؛ صدری، ۱۳۸۶؛ حکمن، ۱۳۹۱؛ دریسدل، ۱۹۹۶؛ اوکس، ۱۹۹۰؛ ویمستر، ۲۰۰۷؛ کایرن، ۲۰۰۴؛ براون، ۲۰۰۷ و روزنبرگ، ۲۰۱۶)، تقریر

1. Wertbeziehung
2. Werturteilungen
3. Burawoy

نظام‌مند و منسجمی از خصلت ارزش‌بار و عینی‌تیپ آرمانی ارائه نکرده‌اند.^۱ دلیل دوم اینکه؛ به‌رغم پیچیدگی، عمق و طراوت آراء وبر، کماکان برخی کم‌دقتی‌ها و سوء‌فهم‌ها در فهم آراء وبر دیده می‌شود که از آن جمله، می‌توان به تفسیر فرانک پارکین اشاره کرد که ماهیت ارزش‌بار تیپ آرمانی را با تأکیدات وبر بر عینیت ناسازگار می‌داند. (پارکین، ۱۳۸۴: ۴۵-۴۱ و ۱۶۴) اما نوشتار حاضر مبتنی بر خوانش چشم‌اندازی نیچه‌ای وبر از ربط ارزشی ریکرت و تأکید کانتی وبر بر عینیت، نشان خواهد داد تیپ آرمانی ارزش‌بار و عینی است.

دلیل سوم اینکه؛ بازسازی و صورتبندی نظام‌مند مباحث پیچیده وبر در خصوص نسبت مفهوم، ارزش و عینیت، در شرایطی که علوم اجتماعی معاصر از یک‌سو با نفوذ نسبی‌گرایی ناشی از رهیافت پسا‌ساختارگرایی و پسامدرن و از دیگر سو با تمایلات توسعه علوم اجتماعی بومی متناسب با متافیزیک و ارزش‌های اسلامی ایرانی بالا گرفته است، یک ضرورت است. با استفاده از روش‌شناسی تیپ آرمانی وبر می‌توان محل نزاع ورود مشروع ولی مشروط ارزش‌ها در مفهوم‌سازی را تعیین نمود تا از این طریق بتوان از یک‌سو دغدغه کسانی را که با رجوع به ارزش‌ها بر این باورند که علم و مفاهیم علمی نمی‌تواند فارغ از ارزش باشد و از سوی دیگر، دغدغه کسانی را که نگران عینیت‌اند، پوشش داد. بر اساس آنچه گفته شد، در ابتدا، نظریه وبر مبنی بر تفکیک ربط ارزشی از حکم ارزشی را مورد بحث قرار می‌دهیم. در ادامه، با اتکا بر آموزه ربط ارزشی، ماهیت ارزش‌بار مفهوم‌سازی تیپ آرمانی را استدلال می‌کنیم و نشان می‌دهیم ارزش‌های محقق در دو مرحله انتزاع و ترکیب در برساخت تیپ‌های آرمانی مداخله می‌کنند. سپس بر اساس آموزه پرهیز از حکم ارزشی استدلال می‌کنیم که ارزش‌باری مفهوم‌سازی‌های تیپ آرمانی نه تنها مختل عینیت نیست که شرط حصول عینیت است. همچنین استدلال می‌کنیم که ارزش‌بار خواندن تیپ‌های آرمانی مانع ارزیابی تیپ‌های آرمانی نیست و می‌توان تیپ‌های آرمانی را به مدد «قواعد منطقی» و شواهد «روش» تجربی داوری کرد.

۱. دانش و ارزش: تفکیک ربط ارزشی از حکم ارزشی

مفسرانی نظیر براون (۲۰۰۷: ۲۴۰) معتقدند که وبر هیچ استدلال جدیدی برای بحث

۱. درباره تورشتاین ویلن، جامعه‌شناس آمریکایی می‌گویند که نظم‌یافته می‌اندیشید اما نظام‌یافته نمی‌نوشت، به‌نظر می‌رسد این گفته درباره آثار روش‌شناختی وبر هم صدق می‌کند. (براون، ۲۰۰۷: ۲ و ۴)

عینیت و ارزش، اضافه نکرده است. ولی به نظر می‌رسد تمایز وبری ربط ارزشی و حکم ارزشی به ظرافت و عمق بحث افزوده است. وبر که در سنت نئوکانتی‌های بادن بود کوشید از سنت کانت (تأکید بر عینیت) در مقابل اصحاب فرهنگ مانند نیچه به دفاع برخیزد؛ اما این دفاع به گونه‌ای بود که عناصری از استدلال نحله فرهنگ را با خود داشت. از این رو، مقاله حاضر برخلاف تفسیرهای کانتی، نئوکانتی و نیچه‌ای مفسران از وبر، نظریه دانش و ارزش وبر را که هسته روش‌شناسی او را تشکیل می‌دهد، حاصل سنتز ایده‌آلیسم آلمانی (کانت، دیلتای و ریکرت)، تجربه‌گرایی انگلیسی (هیوم و جان استوارت میل) و منظرگرایی نیچه می‌داند. (آلبرو، ۱۹۹۰: ۱۰۵-۱۰۳؛ ۲۷۹؛ ترنر، ۱۳۸۶: ۳۰ و ۳۱؛ ابادری، ۱۳۸۷: ۱۴۱ و توفیق و دیگران، ۱۳۹۸: ۲۰۱)

وبر در نقد دو رهیافت اثباتی و هنجاری دریافت که آن تلقی پوزیتیویستی که دانش را از ارزش به‌طور مطلق جدا می‌پندارد و آن تلقی هنجاری که دانش و ارزش را جدا نمی‌پندارد، چندان پایه‌های نظری محکمی ندارد. از این رو، وی با تفکیک ربط ارزشی از حکم ارزشی استدلال کرد که دانش و ارزش در عین جدایی منطقی، با یکدیگر دانش تجربی را می‌سازند؛ فقط در یک تحلیل علمی باید مشخص کرد کجا ربط ارزشی و کجا حکم ارزشی یا ارزش‌داوری است. منظور از حکم ارزشی، «ارزیابی‌های عملی درباره مطلوب یا نامطلوب بودن پدیده‌هایی است که مورد قضاوت ما قرار می‌گیرند» (وبر، ۱۳۸۵: ۱۸) اما ربط ارزشی به معنای «داشتن یک ایستار معین در برابر یک موضوع» است که منابع ذهنی این ایستار یک «احساس» و «ارجحیت» است. (وبر، ۱۳۸۵: ۲۲۰)

فرض کنید شهروندی حکم می‌کند که آزادی بیان، ارزشی بنیادی است. این حکم بیانگر قضاوت شخصی اوست و هر شخص دیگری مختار است این حکم را نپذیرد و قبول داشته باشد که آزادی بیان چندان اهمیتی ندارد. هر کس حق دارد آزادی را ارزشی مثبت یا منفی، اساسی یا فرعی بداند. در این مثال، منظور از ربط ارزشی این است که ما آزادی را به عنوان موضوع و مسئله‌ای که آدمیان و احزاب بر سر آن با هم به مبارزه و تعارض برخاسته‌اند، انتخاب می‌کنیم و بدین‌گونه واقعیت سیاسی را در رابطه با ارزش آزادی بررسی می‌کنیم. اما مطالعه آزادی، ضرورتاً دلیل دل‌بستگی ما به مفهوم آزادی نیست، بلکه آزادی، ارزشی لازم است برای برش دادن واقعیت و بازسازی آن. در این‌جا، در مقام شهروند، احکام ارزشی درباره آزادی صادر نمی‌کنیم بلکه در مقام محقق، ماده مطالعه را به ارزشی که همان آزادی سیاسی است ربط می‌دهیم. (آرون، ۱۳۸۶: ۵۷۴)

وبر با تفسیر نیچه‌ای خود از ربط ارزشی، تصویری مبتنی بر چشم‌اندازهای ارزشی گوناگون از واقعیت ارائه می‌کند. وبر مانند ریکرت مبنای ربط ارزشی را در نظام استعلایی ارزش‌ها جستجو نمی‌کند بلکه در ربط‌های ارزشی متکثر غیرقابل اجماعی که در ارزش‌های غایی سوژه‌های شناسا ریشه دارند و به برساخت تیپ‌های آرمانی و فردهای تاریخی متفاوتی می‌انجامد، جستجو می‌کند. بی‌تردید تقریر وبر از «ربط ارزشی» به ناگزیر به یک چشم‌اندازگرایی سوژه‌محور می‌انجامد و وبر را در مقابل پرسش «عینیت» قرار می‌دهد. (توفیق و دیگران، ۱۳۹۸: ۲۰۱ و ۲۰۳) برداشت نیچه‌ای وبر از ربط ارزشی در بند زیر آمده است: «شناخت واقعیت فرهنگی به تمامی و همواره، فقط با داشتن دیدگاه‌های خاص میسر است. وقتی می‌گوییم پیش‌فرض اولیه مورخ و دست‌اندرکاران پژوهش‌های اجتماعی باید تمییز مهم از غیر مهم و داشتن «دیدگاه» لازم برای این تمایز باشد، منظورمان این است که آنها باید بدانند چگونه رخدادهای دنیای واقعی را به «ارزش‌های جهانشول» ربط دهند و مناسباتی را که برای ما معنایی دارند دست‌چین کنند». (وبر، ۱۳۸۵: ۱۲۹)

۲. ارزش‌باری تیپ‌های آرمانی

اکنون بر اساس آموزه «ربط ارزشی» وبر، با واکاوی مراحل ساخت تیپ‌های آرمانی استدلال می‌کنیم که تیپ‌های آرمانی ارزش‌پایه‌اند به این معنا که تیپ‌های آرمانی تحت تأثیر «ایده‌های ارزشگذار» برساخته می‌شوند: «مفهوم «فرهنگ» یک دوره خاص یا مردم خاصی، مفهوم «مسیحیت»، مفهوم «آلمان» و غیره، مفاهیم ارزشی فردیت‌یافته‌ای هستند که به‌منزله پژوهش تاریخی، یعنی توسط رابطه‌شان با ایده‌های ارزشی، شکل گرفته‌اند». (وبر، ۱۳۸۵: ۲۲۱) بر اساس آراء وبر و تفاسیر وبرپژوهان، تیپ آرمانی بر ایده‌آل‌سازی از ابژه تحقیق استوار است و در دو مرحله انتزاع و ترکیب برساخت می‌شود: «تیپ آرمانی، تأکید یک‌جانبه بر یک یا چند دیدگاه است که از طریق ترکیب شمار زیادی از پدیده‌های منفرد گسسته و پخش انضمامی به‌دست می‌آید که در واقعیت، پراکنده و منفصل و کم و بیش موجود و گاهی ناموجودند و در یک برساخته تحلیلی مفهومی مرتب شده‌اند». (وبر ۱۳۸۵: ۱۴۹) بر اساس این تعریف، عمل انتزاع به «تأکید ذهنی و عمدی» بر ویژگی‌های معینی از واقعیت از یک یا چند «دیدگاه» معین اشاره دارد، اما عمل ترکیب به‌صورت‌بندی عناصر واقعیت در قالب یک سازه فکری منطقی و یکپارچه اشاره دارد. ویژگی‌ها و عناصر برجسته‌شده در واقعیت یافت می‌شوند اما برساخت تیپ آرمانی با ترکیب مشخصات ابژه

در یک برساخته یکپارچه و منسجم عاری از تناقض که در واقعیت انضمامی یافت نمی‌شود، کامل می‌شود. (کوزر، ۱۳۸۳: ۳۰۱ و ۳۰۲؛ دریسدل، ۱۹۹۶: ۸۴-۸۱ و زیجرولد، ۲۰۰۶: ۳۳۷) در ادامه نشان می‌دهیم در هر دو مرحله انتزاع و ترکیب، ارزش‌ها نقش منطقی در ساخت تیپ آرمانی ایفا می‌کنند.

۲.۱. نقش ارزش‌ها در برساخت ابژه‌های تیپ آرمانی (مرحله انتزاع)

در مرحله انتزاع با نشان دادن نقش ارزش‌های کنشگران و ارزش‌های محقق اجتماعی در انتخاب و برساخت ابژه‌های تیپ‌های آرمانی، ارزش‌باری ابژه‌های تیپ آرمانی و بر این پایه، ارزش‌باری تیپ‌های آرمانی را استنتاج می‌کنیم. مطابق با استدلال نئوکانتی وبر، در مرحله انتزاع، بر ویژگی‌های معینی از واقعیت تأکید می‌شود و واقعیات دیگری به‌عنوان عناصر غیرمهم، فرعی یا نامربوط کنار گذاشته می‌شود. (هکمن، ۱۳۹۱: ۳۳) اما در مرحله انتزاع، بر اساس چه معیاری تشخیص عناصر مهم، اصلی و معنادار از عناصر غیر مهم و فرعی را برای محقق اجتماعی ممکن می‌شود؟ مطابقت با ابژه؟ یا ربط ارزشی؟ از نظر وبر، مطابقت با ابژه شرط لازم برای ساخت تیپ آرمانی است اما شرط کافی نیست؛ تیپ آرمانی تنها در صورتی که در ارتباط با ارزش‌ها ساخت یابد یعنی عناصر واقعیت تحت لوای «ایده‌های ارزشگذار» از انسجام و کلیت برخوردار شود، کامل می‌شود. (دریسدل، ۱۹۹۶: ۸۴-۸۱) به عبارت دیگر، «بسته به اینکه از نظر تحلیلگر چه چیز مهم و معنادار است، سوژه واقعیت بی‌شمار و غیرقابل دریافت را در نظامی مفهومی دریافت‌پذیر می‌سازد اما منطقی که تشخیص مهم از نامهم در واقعیت بیکران را برای محقق اجتماعی امکان‌پذیر می‌سازد، نمی‌تواند با نظام ارزشی او بی‌ارتباط باشد. (توفیق، ۱۳۹۶: ۱۲۷ و ۱۴۷)

تطابق تیپ آرمانی با ابژه تجربی به این معناست که تیپ آرمانی نمی‌تواند متکی بر داده‌ها و فاکت‌های بیرونی نباشد، بلکه هر تیپ آرمانی می‌بایست برخی از خصلت‌های ویژه، اصلی و معنادار یک پدیده را که «در واقعیت تجربی موجودند»، در خود داشته باشد. اما ابژه در روش‌شناسی وبر تا زمانی که نسبتی با نظام ارزشی کنشگران برقرار نکرده، فاقد معناست و از این‌رو، نمی‌توان به آن ابژه گفت. همچنین ابژه در نسبت با علائق نظری محققان است که در یک روندی از انتزاع و گزینش، از حالت داده و واقعیت خام به ابژه ارتقا می‌یابد. بنا بر استدلال نئوکانتی وبر، واقعیت نامتناهی و متکثر؛

غیرعقلانی و بی‌معنا؛ آشوبناک و بی‌نظم است و تنها از طریق عمل انتزاع و این انتزاع از طریق مفهوم‌سازی و این مفهوم‌سازی بواسطه ارزش‌های فرهنگی در دو مرحله به ابژه اجتماعی تبدیل می‌شود. در مرحله اول؛ آن چیزی را می‌توان ابژه اجتماعی خواند، اگر و تنها اگر، کنشگران اجتماعی بر اساس نظام ارزشی خویش معنایی بدان بخشیده یا برای آن «اهمیت و دلالت فرهنگی» قائل شده باشند. در مرحله دوم، ابژه حاصل انتخاب جزئی از فکت‌ها بر اساس علایق فرهنگی و پیش‌فهم‌های ارزشی محقق است. در این مرحله، محققان همواره نسبت به «ارزش»‌های‌شان این وجه یا آن وجه از واقعیت بسیار چندوجهی را مورد توجه قرار می‌دهند، برجسته می‌کنند و سمت و سو می‌دهند. در این مرحله، ما جنبه‌های اساسی واقعیت را - آن بخش‌هایی که برای ما مهم و معنادار است - از جنبه‌های غیراساسی و فرعی آن متمایز کنیم. (هکمن، ۱۳۹۱: ۳۹-۳۸، ۴۷-۴۴ و ۵۱)

فرض کنید عده‌ای در خیابان آمد و شد می‌کنند. در مرحله اول، اگر کسی نداند که این آمد و شد ناشی از تصادفی است که در چهار راه بالا صورت گرفته است، این حرکات به گونه‌ای حرکات عبث و بی‌معنا تعبیر می‌شود. حال آنکه به مجرد دانستن این موضوع که در چهار راه بالا تصادف شده است، تمام این حرکات به ظاهر عبث، معنادار جلوه می‌کند. در این مثال، تصادف ذیل ارزش نظم و سازوکار عادی شهر استوار است و وقتی روند طبیعی رفت و آمد شهری به هم می‌خورد ابژه تصادف معنا می‌یابد. اما این تصادف از منظر رانندگان، پلیس راهنمایی و عاملان تصادف، حداقل واجد سطوح سه‌گانه است. پلیس راهنمایی باید گزارش بنویسد و بکوشد مقصر را یافته و جریمه‌ای را به‌طور عادلانه تعیین کند. از منظر رانندگان دیگر، این تصادف، اختلالی در روند حرکتی آنهاست که در صدند هر چه زودتر به مقصدشان برسند. اما از منظر عاملان تصادف، این بحث مطرح است که چگونه می‌توانند خسارات را برآورد کرده و از پس آن برآیند. این سه موقعیت واجد سه سطح و از این‌رو، واجد سه قصدیت یا ارزشگذاری است. در مرحله دوم، محقق در روند تفهیمی خویش می‌تواند در یک سطح، بر کنش پلیس راهنمایی تمرکز کند که می‌خواهد گزارش بنویسد و می‌کوشد مقصر را یافته و جریمه‌ای را به‌طور عادلانه تعیین کند. در این صورت، جامعه‌شناس باید بررسی کند که آیا پلیس در گزارش خود به ارزش عدالت و ارزش‌های حرفه‌ای پلیس پایبند بوده و کار خود را درست انجام داده است. در سطح دوم، محقق در روند تفهیمی خویش می‌تواند بر کنش عابران و رانندگان ناظر تمرکز کند و این را بررسی کند که آیا آنان برای مثال، در برخورد با این تصادف واجد

ارزش‌های مسالمت‌جویانه شهروندی هستند یا نه. در این سطح، محقق به فهم رفتار رانندگان دیگر از منظر ارزش‌های خودخواهانه یا همیارانه می‌نگرد. اما در سطح سوم، محقق در روند تفهیمی خویش می‌تواند بر عاملان تصادف تمرکز کرده و از منظر ارزش انصاف و حق‌جویی به بررسی کنش عاملان تصادف بپردازد.

چنانچه مثال تصادف نشان می‌دهد، تصادف به‌مثابه یک رخداد، یک واقعیت نامتناهی، متکثر، بی‌معنا و آشوبناک است که فقط تحت هدایت ارزش‌های کنشگران و ارزش‌های محقق اجتماعی به ابژه علمی تبدیل می‌شود. به زبان وبر، تصادف یک «واقعیت تجربی» است اما تنها زمانی که به «فرهنگ» و «واقعیت فرهنگی» تبدیل شود یعنی به «ایده‌های ارزشی» ربط داده شود به ابژه اجتماعی تبدیل می‌شود:

«واقعیت تجربی برای ما هنگامی به «فرهنگ» تبدیل می‌شود که آن را به ایده‌های ارزشی ربط دهیم. فرهنگ، فقط بخش‌هایی از واقعیت را دربرمی‌گیرد که به دلیل ربط ارزشی برای ما اهمیت و معنا دارند. فقط بخش کوچکی از واقعیت انضمامی موجود، رنگ‌علائق مشروط به ارزش‌های ما را خورده، و فقط همین بخش برای ما مهم است، زیرا روابطی را آشکار می‌کند که به دلیل پیوند با ارزش‌ها برای ما اهمیت دارند.» (وبر، ۱۳۸۵: ۱۲۲)

بر اساس آنچه گفته شد، می‌توان با واکاوی ساختار تیپ‌های آرمانی خود و بر بهتر روشن نمود که در مرحله انتزاع، نقش ارزش‌های جامعه مورد مطالعه و ارزش‌های وبر در انتخاب و برساخت ابژه‌های تیپ آرمانی را برجسته می‌بایم. برای مثال، وبر تیپ آرمانی بوروکراسی را از دیدگاه تهدیدات بالقوه فرایند رو به گسترش بوروکراتیزاسیون بر تمدن لیبرال غرب و تمام عرصه‌های زندگی برساخت می‌کند و از این‌رو، در فرایند برساخت خود بر عناصری نظیر ساختار به شدت سلسله‌مراتبی بوروکراسی، حذف ابتکار عمل فردی و جایگزینی آن با تبعیت سفت و سخت از مقررات بوروکراتیک، ارزش بالای انضباط و ویژگی‌هایی نظیر اینها، دقت و تأکید می‌کند. به عبارت دیگر، وبر در ساخت تیپ آرمانی بوروکراسی مدرن، ویژگی‌هایی از سازمان بوروکراتیک را مورد تأکید قرار می‌دهد که به‌طور بالقوه یا بالفعل (در سطح مفهوم‌سازی این تمایز بی‌اهمیت است) رفتار مسئولانه و مبتنی بر آزادی و ابتکار عمل را سرکوب می‌کند و جامعه متخصصان دنباله‌رو و سازگار^۱ را پدید می‌آورد. (مومسن، ۱۹۹۸: ۱۲۳)

به این ترتیب، با نشان دادن نقش «مقوم^۱» ارزش‌های کنش‌گران و نقش «تنظیمی^۲» ارزش‌های محقق اجتماعی در انتخاب و برساخت ابژه‌های تیپ‌های آرمانی، می‌توان ارزش‌باری ابژه‌های تیپ آرمانی و براین اساس، ارزش‌باری تیپ‌های آرمانی را استنتاج نمود. تفکیک مذکور، ریشه در تمایز کانت دارد، آنجا که کانت در طرح مسئله شرایط امکان معرفت عینی، با ایجاد تمایز بین دو کاربرد «تنظیمی» و «قوام‌بخشی» اصل خرد، کاربرد مشروع اصل خرد را تنها از نوع کاربرد «تنظیمی» می‌داند: «اصل خرد به هیچ وجه اصل مقوم خرد نیست که مفهوم جهان محسوس را فراسوی هرگونه تجربه ممکن بگستراند، بلکه همان اصلی برای بزرگ‌ترین ادامه و گسترش ممکن تجربه است که ما را بازمی‌دارد از اینکه هرگونه مرز تجربی را همچون مرز مطلق، اعتبار دهیم». (کانت، ۱۳۶۲: ۵۰۹ A و ۵۳۷ B) این بحث کانت بدین معناست که واقعیت ناشی از خرد نیست اما این خرد است که واقعیت را از طریق نظام ارزشی تنظیم و برساخت می‌کند. یعنی خرد مقوم، امری را از هیچ می‌سازد ولی خرد تنظیم‌گر یا خرد برساخت‌کننده امری که موجود هست را برمی‌سازد و در آنها نسبتی را تنظیم می‌کند. این درک از خرد است که هم ابژه اجتماعی را می‌سازد و هم به آن معنا می‌دهد. در این درک، خرد وجهی تمامیت‌خواه ندارد بلکه ابعادی کرانمند دارد که در این کرانمندی است که واقعیت اجتماعی را برمی‌سازد.

۲.۲. نقش ارزش‌ها در انسجام و یکپارچگی تیپ‌های آرمانی (مرحله ترکیب)

اکنون می‌خواهیم ارزش‌باری تیپ‌های آرمانی را در مرحله ترکیب استدلال کنیم. در مرحله ترکیب، تیپ آرمانی عناصر مختلف واقعیت را بر مبنای معیار «مطابقت با ابژه»، «یکپارچگی وحدت‌یافته» و «انسجام منطقی» ترکیب می‌کند. اما انسجام و یکپارچگی مفاهیم تیپ آرمانی چگونه صورت می‌گیرد؟ از طریق «ایده‌های ارزشی»^۳. (بلا کوریگ، ۱۹۵۵: ۱۵ و ۱۶) برای بررسی نقش ایده‌های ارزشی در انسجام تیپ آرمانی ناگزیریم دوباره به کانت رجوع کنیم، چه وبر به صراحت بیان می‌کند که تیپ آرمانی میراثی است که مبنای آن از کانت به او رسیده است. (وبر، ۱۳۸۵: ۱۶۳) پس در ابتدا باید دریابیم که ایده و ایده‌آل نزد کانت به چه معناست؟ ایده‌ها و ایدئال اگر از منظر دستگاه کانتی نظاره شوند، حاصل قوه «خرد» هستند نه قوه «فهم». همان‌طور که فهم، چندگانگی ابژه را یگانه می‌کند، خرد نیز چندگانگی مفاهیم را بوسیله ایده‌ها یگانه می‌کند. صورت‌های

1. Constitutive
2. Regulative
3. Evaluative Ideas

فاهمه شناخت را اقوام می‌دهد اما ایده‌های خرد جستجوی شناخت را تنظیم می‌کند.
(واکر، ۲۰۱۴: ۳۲۱-۳۱۸)

ایده‌آل به بیان کانتی امری نیست که از دل تجربه بیرون آید، بلکه خرد، واجد آن چنان ظرفیتی است که نخست ایده می‌سازد آنگاه از ایده، ایده‌آل استنتاج می‌کند که آن ایده را تعیین بخشد. تفاوت ایده با ایدئال در آن است که ایده، قاعده به‌دست می‌دهد اما ایدئال نمونه‌ای است برای تعیین تمام و کمال یک تصویر. به‌علاوه، ایدئال‌ها نیروی عملی دارند و بنیاد امکان کمال کنش‌ها را تشکیل می‌دهند:

«خرد انسانی نه تنها دارنده ایده‌هاست، بلکه دارای ایدئال نیز است، این ایدئال‌ها هرچند که مانند ایده‌های افلاطونی نیروی آفریننده ندارند، نیروی عملی دارند (چونان اصل‌های تنظیمی) و این ایدئال‌ها بنیاد امکان کمال کنش‌های اند... . پرهیزگاری و فرزندی در نابی کامل خود، ایده‌اند اما انسان فرزانه یک ایدئال است، یعنی انسانی است که تنها در اندیشه وجود دارد و کاملاً بر ایده دانایی منطبق است. همچنان که ایده، قاعده‌ای می‌دهد، ایدئال نیز نمونه‌ای برای تعیین تمام و کمال یک تصویر است. بدین‌سان، رفتار مرد دانا و مرد خدا معیاری است که به ما امکان می‌دهد رفتار خود را با آن بسنجیم و به یاری آن، خود را دگرگون کنیم - هرچند رسیدن به کمالی که در اوست، برای ما ممکن نباشد». (کانت، ۱۳۶۲: A ۵۶۹ و B ۵۹۷)

در نگاه افلاطونی کانت، ایده‌آل، امری است ایده‌آل و نمی‌تواند به واقعیت تقلیل پیدا بکند وگرنه ایده‌آل بودن خود را از دست می‌دهد. پس تنش بین ایده‌آل و واقعیت، امری است که باید به آن در دستگاه کانتی و پیامد آن در نظریه مفهوم‌سازی وبر دقت ویژه شود: ایده‌آل، امر واقع نیست اما امر واقع را جهت می‌دهد و ساماندهی می‌کند و چنانچه خرد نتواند ایده‌آل بسازد داده‌ها که از واقعیت بیرون می‌جهند در یک آشوب و بی‌سامانی رها می‌شوند. اکنون کانت را رها کرده به سوی وبر باز می‌گردیم. تیپ آرمانی نیز ایده‌ها را گرفته است اما آن را به ایده‌آل ارتقا داده است و ایده‌آل ناگزیر است که سامانی از مفاهیم با خود داشته باشد. نقطه‌تلاقی ایده‌ها و ایده‌آل و مفاهیم‌اند که فرم اندیشه‌ای را می‌سازند که وبر به آن «تیپ آرمانی» می‌گوید. می‌توان گفت تیپ آرمانی فرمی از ایده‌ها است نه فرمی از مفهوم. برای درک همه‌جانبه این مطلب باید گفت که ایده‌ها چه تفاوتی با مفاهیم دارند. ایده‌ها دامنه گسترده‌تری از مفاهیم دارند و از این‌رو در نظام منطقی

نمی‌توان آنها را محدود کرد. هنگامی که از مفهوم حرف می‌زنیم از یک مفهوم سخن می‌گوییم. اما اگر آن را در مجموعه‌ای از مفاهیم ساماندهی کنیم آنگاه پرسش این است که انسجام اینها چگونه صورت می‌گیرد؟ انسجام مفاهیم، ذیل ایده شکل می‌گیرد و اگر ایده‌ها را از کلیت مفاهیم بیرون بکشیم، آن مفاهیم نامرتب می‌شوند و انسجام خود را از دست می‌دهند. در تیپ آرمانی، این ایده‌های ارزش‌گذار هستند که به عناصر واقعیت و ترکیب مفاهیم، قوام و انسجام می‌بخشند. تیپ آرمانی یک برساخته مفهومی است که می‌کوشد عناصر و ویژگی‌های یک پدیده را که از دیدگاه‌های ارزشی خاص، منحصر به فرد و اساسی و مهم به شمار می‌آید حول یک «ایده» فرم و انسجام دهد: «تیپ آرمانی به ایده‌ای مرتبط می‌شود که در پی بیان آن است». (وبر، ۱۳۸۵: ۱۴۱)

۱۷

«اگر بخواهیم تصویر کاملی از عناصر حیات معنوی افرادی را ترسیم کنیم که در دوره خاصی از قرون وسطی می‌زیسته‌اند که می‌توانیم آن را «مسیحیت» بنامیم، طبیعتاً آشفته‌بازاری از مجموعه‌های بی‌نهایت متمایز و متناقض افکار و احساسات خواهیم داشت، هر چند که کلیسای قرون وسطی به یقین قادر بود تا حد زیادی وحدت در اعتقاد و رفتار را تحقق بخشد. اگر این پرسش را طرح کنیم که در این آشفته‌بازار به چه چیزی «مسیحیت» قرون وسطی می‌گوییم و آن دسته از عناصر «مسیحی» که در نهادهای قرون وسطی یافت می‌شوند در کجای این آشفته‌بازار قرار می‌گیرند، خواهیم دید که در اینجا فقط برساخته‌ای تحلیلی باید به کار گرفت که خودمان آن را می‌سازیم... اگر می‌خواهیم موفقیتی در بدست آوردن این‌گونه مفاهیم ترکیبی منسجم داشته باشیم، چاره‌ای جز بکاربردن مفاهیم تیپ آرمانی نخواهیم داشت». (وبر، ۱۳۸۵: ۱۴۹)

بگذارید آنچه را در مورد ساختار کانتی واقعیت، مفهوم و ایده در روش‌شناسی تیپ آرمانی وبر گفتیم را با تحلیل تیپ‌های آرمانی ساخته‌شده کتاب «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» ملموس‌سازیم. سرمایه‌داری را وبر به عکس مارکس در مناسبات اقتصادی صورت‌بندی نمی‌کند بلکه آن را با ایده اخلاق پروتستانی می‌فهمد. اگر بخواهیم تحول سرمایه‌داری را به‌مثابه یک نظام اقتصادی فرهنگی بفهمیم، ناگزیریم که معناشناسی کالوینیسیت‌ها را در شکل‌گیری کار مدرن بفهمیم. اینجا اخلاق پروتستانی با مفاهیمی چون کار، تولید، مصرف، انباشت سرمایه، فهمیده می‌شود. اما اگر سرمایه‌داری را فقط با این مجموعه مفاهیم در نظر بگیریم نمی‌توانیم این مفاهیم را در ارتباط با هم قرار دهیم.

چرا که هسته مرکزی این مفاهیم، ایده اخلاق پروتستانی است و این ایده چیزی جز نظامی ارزشی پروتستانتیسم نیست. (وبر، ۱۳۹۷ الف)

خود وبر در فراز روش‌شناسانه کتاب اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، نقش ایده‌های ارزشی در ترکیب تیپ‌های آرمانی را مورد تعمق قرار داده است. در این فراز، وبر بیان می‌کند که دیگر نمی‌خواهد مطابق با آموزه تعریف، بررسی پدیده‌های اجتماعی را با قاعده جنس قریب و فصل قریب آغاز کند بلکه می‌خواهد از آموزه تعریف بیرون آید و محتوای یک مفهوم تاریخی را تعریف تکوینی کند و از این‌رو در آغاز به تعریف نمی‌رسد بلکه در پایان به تعریف می‌رسد. (وبر، ۱۳۹۷ الف: ۵۳-۵۲)^۱

آموزه تعریف نخست تعریفی از پدیده برمی‌سازد که این پدیده شامل آن مواردی باشد که در نظر گرفته است و شامل مواردی باشد که آن پدیده را به آن راهی نیست. به عبارتی، تعریف همواره بایست جامع و مانع باشد. اما تیپ آرمانی نمی‌تواند جامع و مانع باشد، بلکه تیپ آرمانی در مقام یک فرد تاریخی، مجموعه درهم‌بافته‌ای از عناصر به هم پیوسته است که محقق اجتماعی آن را از نظر معنای فرهنگی‌اش در یک کل مفهومی و از زاویه دیدگاه‌های ارزشی معین متحد و یکپارچه می‌کند. تیپ آرمانی با پیروی از منطق «تشکل مفاهیم تاریخی»، واقعیت تاریخی را نه در قالب مفاهیم کلی که در قالب مفهوم تکوینی مفهوم‌پردازی می‌کند. در تشکیل مفاهیم تکوینی، فراوانی آماری یک عنصر یا خصلت مشترک پدیده‌ها اهمیت کمتری دارد تا خصوصیت ویژه و اصیلی که فردیت و یکتائی یک پدیده را از یک دیدگاه ارزشی معین نشان می‌دهد. بنابراین، اصل راهنمای ساخت مفاهیم آرمانی بیش از آنکه بر عناصر عمومی و مشترک پدیده‌ها تأکید داشته باشد، بر «عناصر خاص و روابط متقابل معنادار» تأکید دارد که از «چشم‌انداز ارزشی معینی» انتخاب و برجسته شده‌اند. (جان، ۱۳۸۱: ۵۵ و هکمن، ۱۳۹۱: ۴۰-۳۵)

۳. عینیت تیپ آرمانی ارزش‌بار

در بخش قبل با بررسی نقش ارزش‌های کنشگران به‌خصوص نقش ارزش‌های محقق در ساخت تیپ‌های آرمانی، در دو مثال تیپ آرمانی بوروکراسی و تیپ آرمانی اخلاق

۱. وبر کتاب جامعه‌شناسی دین را نیز با گسست از آموزه تعریف آغاز می‌کند: «تعریف «دین» و اینکه بگوییم دین چه چیزی است، در آغاز چنین اثری امکان‌ناپذیر است. به دست دادن تعریف، اگر هم امکان‌پذیر باشد، تنها در پایان هر بررسی امکان‌پذیر است». (وبر، ۱۳۹۷: ۷۳)

پروتستان‌تیسیم در دو مرحله انتزاع و ترکیب، ارزش - باری مفهوم‌سازی تیپ آرمانی را استنتاج نمودیم. اما آیا مفهوم‌سازی آغشته به ارزش‌های محقق‌مخلّ عینیت علوم اجتماعی نیست؟ آیا جامعه‌شناسی می‌تواند بیطرف باشد زمانی که ابزارهای مفهومی کارش آکنده از ارزش‌های پیشینی محقق است؟ از نظر مفسرانی نظیر پارکین، وبر نمی‌تواند از آرمان مفهوم‌سازی «فارغ از ارزش» دفاع کند چرا که ابزار عملی او آکنده از ارزش‌ها و مفاهیم پیشینی است. به‌نظر پارکین، وبر اگرچه هرازگاهی اشاره می‌کند که ارزش تبیینی تیپ آرمانی بسته به «درست بودن» صورتبندی آن است اما وبر معیار عینی غیردلبخواهانه‌ای برای تعیین ارزش تبیینی تیپ‌های آرمانی کاملاً متفاوت از یک پدیده پیشنهاد نمی‌کند، به‌طوری که می‌توان گفت هر تیپ آرمانی صرفاً واقعیت‌های اجتماعی ساخت خودش را تقویت می‌کند. مثلاً ما می‌توانیم در یک تیپ آرمانی از «دموکراسی»، ویژگی‌هایی مانند انتخابات آزاد، احزاب سیاسی رقیب، حق قانونی مخالفت، تفکیک قوا و تضمین آزادی‌های مدنی را برجسته کنیم و نتیجه بگیریم که نظام‌های سرمایه‌داری غربی دموکراتیک‌تر از نظام‌های کمونیستی یا سوسیالیستی‌اند. همچنین می‌توانیم تیپ آرمانی دموکراسی را طوری بسازیم که تأکید یکسویه‌ای بر فقدان طبقه بهره‌کش، فقدان نابرابری‌های فاحش در ثروت داشته باشد، و آنگاه اگر دولت‌های سرمایه‌داری را با این ضابطه مفهومی بسنجیم، به‌رغم آزادی‌ها و حقوق مطلقاً صوری افراد، چه‌بسا بیش از بسیاری از دولت‌های سوسیالیستی با نمونه ناب و خالص دموکراسی اختلاف داشته باشند. (پارکین، ۱۳۸۴: ۴۵-۴۱ و ۱۶۴)

نگارنده برخلاف تأکید پارکین بر ناسازگاری ارزش‌باری تیپ‌های آرمانی و عینیت، بر اساس تفکیک وبری ربط ارزشی از حکم ارزشی استدلال می‌کند که ارزش‌باری تیپ آرمانی نه تنها مخلّ عینیت نیست، که شرط حصول عینیت است. اما پیش از این، استدلال می‌کند که ارزش‌باری تیپ آرمانی به‌معنای هنجاری بودن تیپ آرمانی نیست. در ادامه، منطق داوری اعتبار تیپ‌های آرمانی ارزش‌بار و سازوکار عینیت‌بخش آنها بحث می‌شود.

۳.۱. ارزش‌باری تیپ آرمانی، هنجاری بودن تیپ آرمانی نیست.

بر اساس تمایز وبری ربط ارزشی و حکم ارزشی، تیپ‌های آرمانی ارزش‌بار، منظر‌گرایانه‌اند ولی شأن هنجاری ندارند. (مومسن، ۱۹۸۸: ۱۲۴) به تعبیر وبر، تیپ‌های آرمانی همچون تخت پروکرسست نیستند که واقعیت باید در آنها گنجانده شود. (وبر، ۱۳۸۵: ۱۴۷) از این‌رو، باید میان «تیپ آرمانی نظری که مقاصد اکتشافی دارد» و تیپ آرمانی «در مقام

یک آرمان هنجاری یا اخلاقی» تمایز قائل شد.

«تیپ آرمانی هیچ ربطی به قضاوت‌های ارزشی ندارد و هیچ اشاره‌ای به هیچ‌گونه کمالی جز کمال صرف منطقی نمی‌کند. همان‌طور که می‌توان برای ادیان سنخ آرمانی ساخت برای عشرت‌کده‌ها نیز می‌توان». (وبر، ۱۳۸۵: ۱۵۳)

تیپ آرمانی بین پدیده‌های اجتماعی معین و ارزش‌های معین ارتباط برقرار می‌کند اما صراحتاً آنها را ارزیابی و ارزش‌گذاری نمی‌کند. در واقع، ارزش‌باری تیپ آرمانی ابداً به این معنا نیست که افراد یا گروه‌ها ضرورتاً باید با تیپ آرمانی مورد نظر سازگار و مطابق شوند. برای مثال، وبر در تیپ آرمانی بوروکراسی، تکنیک‌های بوروکراسی را از منظر عقلانیت ابزاری یا عقلانیت ارزشی تأیید یا رد نمی‌کند. خود وبر این قاعده را فرض می‌گیرد که هرگونه ارزش‌گذاری در واقع، تضاد بین ارزش‌های آرمانی متفاوت یا رقیب است که هر یک، سرسپردگی یکسانی از فرد را طلب می‌کند. (مومسن، ۱۹۸۸: ۱۲۳)

عالم اقتصادی نیز بر اساس ارزش عقلانیت، تصویری آرمانی از بازار و شرایط نوعی اقتصاد مدرن ارائه می‌دهد اما تصویر او فقط آرمانی‌سازی سودمندی برای تحلیل عینی بازارهای رقابتی است. بکارگیری این مفهوم آرمانی برای این هدف تحلیلی، بدان معنا نیست که مصرف‌کنندگان یا تولیدکنندگان واقعی نیز مجبورند انسان‌های عقلانی اقتصادی باشند زیرا هیچ الزامی وجود ندارد که بگوییم افرادی که بیشترین تقرب به این نمونه آرمانی را دارند، بهتر یا قابل‌تحسین‌تر از کسانی هستند که به هیچ‌وجه به این نمونه نزدیک نمی‌شوند. (رووت، ۱۳۸۹: ۸۰، ۹۹-۹۸ و ۱۶۴)

۳.۲. ربط ارزشی، شرط سوژکتیو عینیت است.

ربط ارزشی شرط سوژکتیو عینیت است اما غالباً این بخش از استدلال وبر که «ربط ارزشی» بخشی از تئوری عینیت را تشکیل می‌دهد، مورد غفلت قرار می‌گیرد. (سوئد برگ و آگول، ۲۰۱۶: ۲۲۹ و ۳۶۷ و مسعودی و زاهدانی، ۱۳۹۷: ۵۳) بنا به استدلال وبر، در علوم فرهنگی، اعتبار عینی معرفت تجربی وابسته به «مقولات ذهنی» و آن نیز در تحلیل نهایی، وابسته به «تصورات ارزشگذار» است:

«اعتبار عینی کلیه معارف تجربی فقط بر پایه نظم‌بخشیدن به واقعیت انضمامی با استفاده از مقوله‌های ذهنی استوار است. عینیت علوم اجتماعی تجربی، امکان کسب معرفت از چیزی که در غنای بی‌پایان واقعیت‌ها برای ما اهمیت دارد، بسته

به کاربرد دیدگاه‌هایی با ویژگی خاص است که در تحلیل نهایی بر مبنای تصورات ارزشگذار جهت یافته‌اند». (وبر، ۱۳۸۵: ۱۶۸)

این دیدگاه وبر که عینیت تحلیل پدیده‌های اجتماعی فقط از طریق عملیات آگاهی (مقوله‌های ذهنی) و ارزش‌ها (تصورات ارزشگذار) ممکن می‌شود به این معناست که عینیت در علوم اجتماعی نمی‌تواند واجد عینیت مطلق و ناب باشد:

«هیچ نوع تحلیل مطلقاً «عینی» از فرهنگ یا پدیده اجتماعی وجود ندارد که جدای از نظرگاه‌های خاص و یا یک‌جانبه‌ای باشد که مطابق آنها، آن پدیده‌ها به‌طور آشکار و پنهان، آگاهانه و ناآگاهانه برگزیده می‌شوند و تحلیل می‌شوند و برای اهداف تحلیل نظم داده می‌شوند». (وبر، ۱۹۵۲: ۷۲)

درک این دیدگاه وبر درباره عینیت مستلزم درک رابطه علم و ایمان در نزد کانت است چه وبر به‌تأسی از کانت، مسئله عینیت را «ردیابی مسیر از مو باریک‌تری» می‌داند که «علم را از ایمان جدا می‌کند». (وبر، ۱۳۸۵: ۱۶۸) فراموش نکنیم که کانت در آغاز کتاب سنجش خرد ناب، بیان کرد که من می‌خواهم جایگاه علم را روشن کنم تا جایی برای ایمان باز کنم. برای فهم تمایز علم و ایمان نزد کانت باید به تمایز پایه‌ای تر او میان «ایده‌های خرد و مقولات» فهم بپردازیم. ایمان در قلمرو ایده‌های خرد است که مشروعیت خود را از تجربه نمی‌گیرد اما مقولات مشروعیت‌شان را از تجربه می‌گیرند که اگر مفهومی یا گزاره‌ای تجربی نتوانست از تجربه پر شود، خالی خواهد بود. مقولات بر ساخت ذهن هستند و از تجربه نمی‌آیند اما مشروعیت کاربردشان را از داده‌ها و امور تجربی می‌گیرند اما ایده‌ها تولید خردند و مشروعیت‌شان را از داده‌های تجربی نمی‌گیرند یعنی اینکه ایده‌ها وابسته به امور تجربی نیستند بلکه ایده‌ها و ارزش‌ها خصلتی «تنظیم‌گر» دارند ولی خصلت «سازنده» ندارند. ذیل مقولات، عینیت شکل می‌گیرد که اگر مقولات نباشند داده‌های عینی پراکنده می‌شوند. پس بر اساس نگاه کانت، داده‌های تجربی چگونه حاصل می‌شود؟ کانت بیان کرد که داده‌ها تحت «پذیرندگی»^۱ ذهن توسط ذهن دریافت می‌شوند اما ذهن منفعل نیست بلکه از طریق «خودانگیختگی»^۲، داده‌ها را ساماندهی می‌کند. در واقع، ترکیب دریافت‌کنندگی و خودانگیختگی، شناخت تجربی را ممکن می‌کند. پس داده‌های تجربی از طریق نگرش و مشاهده واقعیت انضمامی حاصل می‌شوند که در یک

سازوکاری ذیل مقولات شکل می‌گیرند. این داده‌ها که عینیت را می‌سازند چنانچه به درستی از سوی مقولات فراهم نشوند خالی‌اند و آن نگرش‌ها اگر مقولات نباشند، کور هستند. نسبت این نگرش و مقولات ناب است که عینیت را می‌سازد. این‌جا درک جدید از عینیت شکل می‌گیرد. در گذشته که به آنها رئالیسم خام می‌گفتند بر این باور بودند که بازتاب عینیت در ذهن، شناخت را صورت می‌دهد. اما با انقلابی که کانت موسوم به انقلاب کپرنیکوسی صورت داد. مسائل عینیت به کلی دگرگون شد و سنخ مباحث از پیچیدگی خاصی برخوردار شد. اینجاست که عینیت، موضوعیت جدی پیدا کرد. چون ذهن به‌طور فعال در شناخت وارد می‌شود. (کانت، ۱۳۶۲: ۷۵ B و ۵۱ A)

اما این تمام کار نیست بلکه عینیت نیاز دارد تا از طریق ارزش‌ها که از ایده‌های خرد برمی‌خیزد پشتیبانی شود و خصلت تنظیم‌گیری را در جهت‌یابی از دست ندهد. پس تأمین عینیت منوط به دو روند متضاد اما مکمل در ذهن انسانی است؛ بدین‌شکل که داده‌ها از بیرون و ارزش‌ها از درون ذهن وارد می‌شوند. در سطح تجربی، با واقعیت‌های بیکران، متنوع و متکثر را روبرویم. نخست این داده‌ها را از طریق مشاهده، جمع‌آوری می‌کنیم. اما آیا ذهن صرفاً آینه‌ای است که داده‌ها را برداشت می‌کند یا نه، ذهن تحت ارزش‌هایی که از خرد می‌گیرد داده‌ها را از طریق مفاهیم تیپ آرمانی انتخاب می‌کند. اینجا دو روند بسیار پیچیده در ذهن شکل می‌گیرد: ارزش‌ها و مفهوم‌سازی از درون و داده‌ها از بیرون. بنابراین، بدون ارزش‌ها نمی‌توان به عینیت رسید و کسی که تصور می‌کند می‌توان خالی از ارزش‌ها به عینیت دست یافت در توهم است.

ولی منتقدانی نظیر پارکین، ماهیت ارزش‌بار تیپ آرمانی را با تأکیدات وبر بر عینیت ناسازگار می‌دانند. به نظر پارکین، «تأکیدات یک‌جانبه» تیپ آرمانی بر عناصر خاص واقعیت از «دیدگاه‌های ارزشی معین»، و ویژگی «خیالی» و «برساختی» تیپ‌های آرمانی، اعتبار آنها را خدشه‌دار می‌سازد. (پارکین، ۱۳۸۴: ۴۵-۴۲) برای پاسخ به این اشکال، باید منظور وبر از سازوکار «تأکیدات یک‌جانبه» و بزرگ‌نمایی‌های خیالی^۱ را مورد تأمل قرار داد. با استناد به آراء وبر سه معنای متفاوت برای این سازوکار می‌توان در نظر گرفت؛ معنای اول، همان انتزاع است. انتزاع چنانچه گفته شد فرایندی است که در آن، به‌طور ذهنی بر ویژگی‌های معینی از واقعیت تأکید می‌شود و واقعیات دیگری به‌عنوان عناصر غیرمهم، فرعی یا نامربوط کنار گذاشته می‌شود. در معنای دوم، تیپ آرمانی ارجاع دارد به موردهای ناب که به‌طور

1. Imaginary

انضمامی ممکن‌اند اما در جهان واقعی به‌ندرت وجود دارند. در معنای سوم، تیپ آرمانی متضمن تحریف ایدئولوژیک است، چون آنچه که در تیپ آرمانی بیرون گذاشته و حذف می‌شود همان جنبه‌هایی از موردهای انضمامی است که جامعه‌شناسان در عمل آنها را تأیید یا رد می‌کنند. از این لحاظ، تیپ‌های آرمانی وبر درباره بوروکراسی و سرمایه‌داری غربی بازتاب تعهدات سیاسی خود وبر است. (رکس، ۱۹۷۷: ۱۶۱)

سازوکار انتزاع که نافی عینیت نیست چرا که وبر همچون ریکرت استفاده بی‌طرفانه از مقوله انتزاع می‌کند. اساساً تأکید نئوکانتی‌ها بر انتزاع، به‌معنای انتخاب دیدگاه یا عقاید شخصی محقق نیست، بلکه فقط به این معناست که مورخ و پژوهشگر اجتماعی مجبور است جهت نزدیک شدن به واقعیت چندگانه نامتناهی، عناصری را انتخاب کند. (ویمستر، ۲۰۰۷: ۹۵-۹۴) خصلت ناب و انتزاعی تیپ‌های آرمانی نیز متضمن نفی عینیت نیست، چرا که تیپ آرمانی هیچ اشاره‌ای به هیچ‌گونه کمال اخلاقی و هنجاری جز کمال منطقی نمی‌کند. اما در معنای سوم سازوکار تأکید و برجسته‌سازی خیالی، احتمال نوعی تحریف ایدئولوژیک متصور است که می‌تواند تهدیدی برای عینیت علوم اجتماعی به‌شمار آید. برای پاسخ به این نقیصه احتمالی می‌توان از تمایز میان بی‌طرفی و طرفداری مایکل روت^۱ بهره گرفت. به‌نظر روت تمایز وبری ربط ارزشی و آزاد از قضاوت ارزشی نمی‌تواند نقش کامل و دقیق ارزش‌ها در علوم اجتماعی را به تصویر کشد و باید تمایز وسیع‌تری را ایجاد کرد؛ تمایز میان بی‌طرفی و طرفداری. بی‌طرفی به‌معنای بی‌طرفی در میان رقبا درباره خیر است اما آزادی از ارزش یعنی اینکه عالمان اجتماعی نباید ارزش‌های‌شان را به‌عنوان بخشی از یافته‌های‌شان ارائه کنند یعنی نباید به‌گونه‌ای سخن بگویند یا مطلب بنویسند که گویی ارزش‌های‌شان از واقعیت‌های‌شان منتج شده است چرا که واقعیت و ارزش، یا قضاوت‌های مبتنی بر واقعیت و قضاوت‌های مبتنی بر ارزش، ماهیتاً متمایز از یکدیگر هستند. بر اساس خوانش روت از اصل ربط ارزشی وبر، تیپ‌های آرمانی طرفدارانه خواهند بود، حتی اگر این نظریه‌ها به معنای مورد نظر وبر، آزاد از ارزش باشند. بر اساس استدلال روت، طرفداری در علوم اجتماعی را می‌توان در اصطلاح ربط ارزشی درک کرد زیرا وبر اصطلاح ربط ارزشی را برای ارجاع به ارزش‌هایی به‌کار می‌برد که برای عالمان اجتماعی دلیلی برای حمایت از یک سؤال یا پژوهش در مقابل دیگر سؤالات یا پژوهش‌ها فراهم می‌کند. برای مثال، از نظر فمینیست‌ها علوم اجتماعی طرفدارانه است

چون علیه زنان بنا شده است به این صورت که نظریه‌های علوم اجتماعی در غالب موارد تنها سؤالاتی را درباره زندگی اجتماعی پرسیده است که از طریق تجربه‌های اجتماعی که برای مردان مشخص شده‌اند، مسئله‌آمیز به نظر می‌رسد. یعنی تعلقات مردانه اغلب تصمیم می‌گیرد چه چیزی به‌عنوان مسئله و موضوع مفهوم‌پردازی انتخاب و مورد پژوهش قرار گیرد تا تعلقات زنان. از این‌رو، تعلقات مردان با این انتخاب‌ها بهتر مورد خدمت قرار می‌گیرد تا تعلقات زنان. در مثالی دیگر، در موضوع جرم شرکتی^۱، این ادعا وجود دارد که جامعه‌شناسی در حمایت از شرکت‌ها در مقابل مصرف‌کنندگان و کارمندان بنا شده است؛ زیرا جامعه‌شناسان تنها شمار اندکی درباره خشونت شرکتی انجام داده‌اند در حالی که مطالعات بسیاری درباره خشونت خیابانی و خانوادگی انجام داده‌اند. اگر نکته مورد نظر را به زبان ربط ارزشی وبر بیان کنیم، نوشتن درباره جرم در جامعه‌شناسی، بیشتر به ارزش‌های تبهکاران شرکتی مرتبط است تا ارزش‌های قربانیان جرم شرکتی. بنابراین، از نظر رووت، اصل ربط ارزشی وبر، می‌تواند توضیح دیگری درباره جانبداری پژوهش‌های اجتماعی باشد. بر این اساس، عالمان اجتماعی نوع خاصی از نظریه را که وبر تیپ آرمانی می‌نامد به کار می‌گیرند که به‌لحاظ ارزشی بی‌طرف نیستند بلکه به زبان وبر، مرتبط با ربط ارزشی و به زبان رووت، طرفدارانه هستند. بر اساس دیدگاه وبر، فضیلت‌های نظری^۲ (همچون سادگی، قدرت تبیین، قدرت پیش‌بینی مطلوب و...) برای انتخاب نظریه در علوم اجتماعی مکفی نیست بلکه باید به فضیلت‌های فرهنگی و ارزش‌های فرهنگی نیز توجه داشت. بر این اساس، انتخاب یک تیپ آرمانی در مقابل یک تیپ آرمانی دیگر، علاوه بر فضیلت‌های نظری به دلایلی عملی نیز بستگی دارد و دلایل عملی دربرگیرنده ارزش‌های اخلاقی و سیاسی و شامل قضاوت‌هایی درباره ارزش‌ها هستند. برای مثال، انتخاب تیپ آرمانی «انسان عقلانی اقتصادی»، برای مطالعه حیات اقتصادی، مبتنی بر ارزش‌ها یا تعلقات خاصی است. بر اساس «قانون» برابری وضع نهایی در اقتصاد خرد، انسان عقلانی اقتصادی، واحدهای یک کالا را تا زمانی مصرف خواهد کرد که سود نهایی واحد بعدی از هزینه نهایی بیشتر باشد. اما آزمودن این قانون آن نیست که با شیوه‌ای که مصرف‌کنندگان واقعی می‌اندیشند یا رفتار می‌کنند، تطابق داشته باشد بلکه این است که تا چه میزان آنچه از دیدگاه اقتصاددانان درباره رفتار مصرف‌کنندگان مهم است را به‌خوبی

1. Corporate Crime
2. Theoretical Virtues

به تصویر می‌کشد. در اینجا، دلالت قضاوت اقتصاددانان، به منظر آنها بستگی دارد و این منظر، در تحلیل نهایی، بر پایه ایده‌های ارزیاب آنان، جهت‌دهی می‌شود. با این همه، تیپ آرمانی انسان عقلانی اقتصادی آزاد از ارزش است زیرا کاربرد این تیپ آرمانی بدین معنا نیست که افراد و گروه‌های اجتماعی «باید» با آن سازگار شوند. به بیان دیگر، هیچ استلزامی وجود ندارد که افرادی که بیشترین نزدیکی به این تیپ آرمانی را دارند بهتر یا قابل‌تحسین‌تر از کسانی هستند که به این تیپ آرمانی نزدیک نمی‌شوند. اما این بدان معنا هم نیست که تیپ‌های آرمانی صرفاً می‌توانند بر اساس فضیلت‌های نظری همچون قدرت پیش‌بینی یا قدرت تبیین انتخاب شوند زیرا تصمیم‌گیری درباره اینکه یک تیپ آرمانی مفیدتر از تیپ آرمانی دیگر است یا نه، مبتنی بر ارزش‌هایی است که پژوهشگر ذیل آنها به تحولات اقتصادی می‌نگرد. به این ترتیب، نظریه‌ای که دربرگیرنده تیپ‌های آرمانی است، نمی‌تواند از لحاظ ارزشی بی‌طرف باشد، اگرچه می‌تواند آزاد از ارزش باشد. (رووت، ۱۳۸۹: ۷۸-۷۴ و ۹۹-۹۱)

۲۵

بر اساس آنچه در این فراز گفته شد، به این ترتیب، تیپ‌های آرمانی اگرچه غلوآمیز و حاصل «بزرگ‌نمایی‌های خیالی» یعنی حاصل انتزاع محققان هستند ولی این بزرگ‌نمایی‌ها اولاً؛ از حیث منطقی ضروری و غیرقابل اجتناب‌اند. ثانیاً؛ دلخواهانه و محصول دروغ‌پردازی هنرمندانه محققان نیستند بلکه محققان از طریق برجسته کردن جنبه‌هایی از واقعیت که از چشم‌انداز خاصی دلالت خاصی برای آنها در نظر گرفته می‌شود تنها به دنبال رسیدن به بیشترین وضوح مفهومی هستند.

۳.۳. معیار داوری تیپ‌های آرمانی ارزش‌بار

آیا تیپ‌های آرمانی ارزش‌بار امکان واری و تجربی و نقد منطقی دارند تا راه برای هنجاری شدن مفاهیم و لذا، راه برای نقض آموزه «آزادی از قضاوت ارزشی» باز نشود؟ اساساً تیپ‌های آرمانی را بر چه اساس و معیاری می‌توان ارزیابی و داوری کرد؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که ارزش‌بار خواندن تیپ‌های آرمانی مانع واری و ارزیابی و نقد تیپ‌های آرمانی نیست بلکه می‌توان در مسیر تحقیقات تجربی دائماً معناداری و حساسیت تیپ‌های آرمانی به واقعیت را به مدد «قواعد منطقی» و شواهد منتج از «روش» تجربی مورد جرح و تعدیل قرار داد. برای مثال، محققان علوم اجتماعی در بررسی بوروکراسی عقلانی مدرن، دو پدیده «درون بوروکراتیک»^۱ (نظیر شکل‌گیری باند و دسته در ادارات) و

«فراپروکراتیک^۱» (حضور متغیرهایی نظیر خرید پست و منصب، سن، پیشینه خانوادگی، علائق شخصی، برخوردهای سلیقه‌ای) را مورد شناسایی قرار داده‌اند. برخی بر اساس منطق وبر موارد ناهمخوان را انحراف از تیپ آرمانی بوروکراسی عقلانی وبر، کارکردگرایانی همچون رابرت مرتون نشانگر شکل‌های «کژکارکرد»ی بوروکراسی، دسته سوم همچون ویلیام میلر (۱۹۵۲) و رابرت مارش (۱۹۶۱) موارد ناهمخوان را شکل حقیقی بروکراسی مدرن می‌پندارند. میلر و مارش با نشان دادن اینکه شایستگی‌های فنی و مدیریتی عامل کم‌اهمیت‌تری در پیشرفت رهبری در سازمان‌های تجاری آمریکایی نسبت به عامل «لم کار پیشرفت را در روابط شخصی بلد بودن» است، بر این باورند که بوروکراسی‌های مدرن اساساً بر مبنای متغیرهای «درون پروکراتیک» و «فراپروکراتیک» عمل می‌کنند. (کاهنمن^۲، ۱۹۶۵: ۲۸۰)

با این همه، در ارزیابی تیپ‌های آرمانی باید دقت داشت که اعتبار تیپ‌های آرمانی بسته به این نیست که آیا «شامل» واقعیت می‌شوند یا خیر. یعنی ما نمی‌پرسیم که تیپ آرمانی صادق است یا خیر. یعنی با واقعیت تطابق پیدا می‌کند یا خیر. در واقع ما باید پرسیم کنش چگونه باید پیش رود تا رفتار با تیپ آرمانی تطابق یابد؟ برای مثال، در تیپ آرمانی کنش عقلانی اقتصادی هیچ اهمیتی ندارد چه تعداد کنشگر مشمول این تیپ آرمانی قرار می‌گیرند، تیپ آرمانی با هیچ شخصی مطابقت ندارد و همین عدم مطابقت اتفاقاً مشخصه ممتاز تیپ آرمانی است. (وبر، ۱۹۵۲: ۹۰-۸۹؛ ۱۳۸۵: ۴۵، ۷۸، ۱۴۱-۱۴۰؛ ۱۴۵ و ۱۵۳ و صدی، ۱۳۸۶: ۴۲) ما باید پرسیم واقعیت تا چه حد به تیپ آرمانی نزدیک است نه اینکه پرسیم تیپ آرمانی چقدر به واقعیت نزدیک است. این همان چرخش کپرنیکی وبر در علوم اجتماعی است که کانت به‌عنوان پدر معنوی وبر، آن را با استعاره چرخش کپرنیکوسی توضیح داده بود. در این استعاره، کانت این‌گونه بیان کرد که این ما نیستیم که خود را با طبیعت تنظیم می‌کنیم بلکه این طبیعت است که خود را با ما تنظیم می‌کند. (کانت، ۱۳۶۱: B xiii)

بر اساس معرفت‌شناسی کانت که تیپ آرمانی وبر بر آن مبتنی است، هر گونه تلاش برای تعیین معنای «واقعی» و «حقیقی» تیپ‌های آرمانی تلاشی بی‌بهره است چرا که این مفاهیم محتوای حقیقی و جوهره واقعیت اجتماعی را به تصویر نمی‌کشند. (وبر ۱۳۸۵:

1. Extrabureaucratic
2. Khanman

۱۴۹) تیپ‌های آرمانی هرگز به افراد و جزئیات معینی اشاره ندارند و نمی‌توانند توسط افراد تأیید و اثبات شوند. صحبت کردن از اثبات تیپ‌های آرمانی به هرنحو، تعبیری بی‌معناست. تیپ آرمانی فقط یک «ابزار دقیق» اندازه‌گیری است و بی‌تردید تلاش برای ثابت کردن یا رد کردن مقیاس اندازه‌گیری و کندوکاو برای تأیید یا رد آن عبث و بی‌معنا خواهد بود. بر اساس نظر آلفرد شووتس، اثبات تیپ‌های آرمانی، غیرممکن و غیرضروری است. تز اثبات‌پذیری تیپ آرمانی دربردارنده دو خطر بزرگ است؛ یکی «بازتولید» ذهنیت کنشگر بومی است که وبر همواره سعی می‌کرد تا ثابت کند این امر غیرممکن و غیرضروری است. خطر دوم و مهم‌تر، معادل‌پنداشتن تیپ آرمانی با «معنای موجود و واقعی» است. اما تقلیل معنا به معنای موجود و واقعی، غایت و اساس تیپ‌های آرمانی را معکوس می‌سازد و متوجه نیست که «تفسیر کنشگر بومی» نمی‌تواند معیار نهایی برای اعتبار تیپ‌های آرمانی باشد چرا که کنشگر اجتماعی همواره در معرض شبه‌آگاهی و آگاهی کاذب قرار داد. (صدری، ۱۳۸۶: ۱۸۰-۱۷۹)

در ارزیابی تیپ‌های آرمانی، درست یا نادرست بودن مطرح نیست، بلکه سودمندی یا عدم سودمندی تیپ‌های آرمانی به هنگام کاربردشان در مورد پدیده‌های اجتماعی خاص مطرح است. ما فقط از «مفید» بودن تیپ آرمانی می‌توانیم صحبت کنیم نه از «صحت عینی» آن. ما میزان صدق و کذب تیپ آرمانی را نمی‌سنجیم بلکه فرضیه‌هایی را می‌سنجیم که از تیپ‌های آرمانی استخراج کرده‌ایم: «تیپ آرمانی فرضیه نیست بلکه راهنمای ساختن فرضیات است؛ تیپ آرمانی توصیف واقعیت نیست بلکه ابزاری صریح و عاری از ابهام برای بیان چنین توصیفی است». (وبر، ۱۳۸۵: ۱۴۰) تیپ آرمانی را نمی‌توان مشابه فرضیه تأیید یا رد کرد، بلکه تنها می‌توان آن را نازک‌بینانه یا روشنگر و مناسب و برعکس، خام و ناپخته، بی‌معنا و نامناسب دانست. تیپ‌های آرمانی نتیجه تأیید و اثبات استقرایی فرضیه‌ها نیست یعنی این‌طور نیست که هر تیپ آرمانی می‌باید به همان ترتیب که «فرضیه»ها در علوم طبیعی تأیید می‌شود، «اثبات» یا «تأیید» شود. اگر در رهیافت علوم طبیعی، کوچک‌ترین انحراف میان داده‌ها و نظریه منجر به ابطال نظریه می‌گردد، در تیپ آرمانی اگر واقعیت تجربی با آن مطابقت نداشته باشد ساقط نمی‌شود بلکه برعکس؛ دلیل مفید بودن تیپ‌های آرمانی همین عدم تطابق است، البته مادامی که چنین انحرافات از حد قابل قبولی تجاوز نکنند. در یک تعبیر، تیپ‌های آرمانی، اسکلت و چارچوبی نیست که واقعیت باید پیرامون آن شکل بگیرد، بلکه داربستی است که به محض انجام کار ویژه

خود دور انداخته می‌شود. (ویر، ۱۳۸۵: ۱۴۱-۱۴۰ و صدری، ۱۳۸۶: ۱۷۸، ۱۸۶ و ۱۸۹) بر اساس تفسیر کانتی کارل یاسپرس، تیپ‌های آرمانی در حکم «ایده» و «مدل»ی هستند که به کار بررسی تطابق ابژه واقعی با تیپ آرمانی ناب می‌آیند. برای مثال، در ارزیابی ایده اسکیزوفرنی ما نباید پرسیم آیا ایده اسکیزوفرنی درست است یا غلط؟ بلکه باید سودمندی آن را در مقام یک ایده، قابلیت آن را در شفاف کردن اصطلاح‌شناسی‌مان، فهم بهتر داده‌های بالینی، زاینده‌گی آن را به‌عنوان نطفه دانش آینده، و سودمندی آن را در ایجاد یگانگی نظام‌مند مورد پرسش قرار دهیم. باید پرسیم آیا این ایده معنای اصطلاح‌شناسی ما را واضح و شفاف می‌کند؟ آیا کمک می‌کند بیماران روانی را بهتر طبقه‌بندی کنیم؟ (واکر، ۲۰۱۴: ۳۲۲-۳۱۹) خلاصه آنکه تیپ‌های آرمانی بر مبنای مفید و مناسب بودن نقد و اصلاح می‌شوند اما تأیید یا رد نمی‌شوند. (دریسدل، ۱۹۹۶: ۸۱) ۲.۴. ارزش‌باری تیپ آرمانی سازوکار حصول عینیت است.

در پایان استدلال می‌کنیم که تیپ‌های آرمانی آغشته به ارزش‌ها، بررسی عینی و تجربی پدیده‌های اجتماعی را فراهم می‌سازد. برای مثال در پدیده فحشا، اگر مشاهده‌گر وبری نخست باید تحت نظام ارزشی فحشا را تعریف کند که چه چیزی فحشاست، در این صورت، تیپ آرمانی فحشا چگونه واگویی ذهنیت خودانگارانه محقق خواهد شد؟ از خلال آراء ویر می‌توان چهار پاسخ را برای این پرسش متصور شد.

پاسخ اول؛ تأکید بر تعریف و کاربرد «تکنیکی» مفاهیم با استفاده از روش‌شناسی تیپ آرمانی است. (ویر، ۱۳۸۵: ۶۲-۵۵) در پدیده فحشا، فردی با اعتقادات سنتی هر گونه ارتباط زن با مرد را از مصادیق فحشا می‌داند اما قطب روبروی آن، فحشا را نوعی رابطه جنسی می‌پندارد که در قبال آن پولی پرداخت می‌شود. در بیان این دو طیف که دو طیف نهایی موضوع هستند، روابط زن و مرد شکل می‌گیرد. در قطب اول هرگونه رابطه زن و مرد که بدون ابعاد شرعی باشد از مصادیق فحشاست، در قطبی دیگر رابطه جنسی اگر در قبال پرداخت مبلغی نباشد فحشا نیست. اگر بر پایه مفهوم «کنش عقلانی» ویر، کنش فحشا را ذیل مدل غایت‌شناختی وسیله هدف صورتبندی کنیم، روسپی‌گری را می‌توان تن دادن به رابطه جنسی در ازای دریافت پول تعریف کرد. مطابق با کنش عقلانی ویر، بدن فاحشه ابزاری است که او برای کسب درآمد در اختیار مشتریانش قرار می‌دهد. حال اگر کسی با بی‌دقتی، هرگونه رابطه بدنی خارج از نظام شرع را از این حیث که عملی نامشروع است، ذیل مفهوم فحشا بیاورد، به او باید گفت مفهوم فحشا در اینجا

خودویژه نیست و او باید مفهوم دیگری مانند لابی‌گری یا بی‌بندوباری بسازد و ویژگی اصلی و تکینه فحشا نسبت به ازدواج، روابط مبتنی بر عشق و بی‌بندوباری را در نظر بگیرد. پاسخ دوم؛ دوباره باید تأکید کرد که بدون ارزش‌ها نمی‌توان به شناخت عینی دست یافت. فحشا ابژه «داده شده» و پدیده طبیعی نیست که در بیرون، فارغ از ما وجود داشته باشد بلکه یک مفهوم مصنوع یا برساخت‌شده است. در طبیعت، فحشا نداریم. این را وبر در سنت نئوکانتی‌ها که علوم طبیعی و علوم فرهنگی را از هم جدا کردند، تحلیل می‌کند که عینیت مطلق و نابی را که علوم طبیعی در نظر می‌گیرند در علوم انسانی ممکن نیست. پس ما نمی‌توانیم پدیده فحشا را تفهیم کنیم و فاکت عینی برای تفهیم فحشا ارائه دهیم مگر اینکه تیپ آرمانی از فحشا بسازیم. اما از پدیده فحشا حداقل دو تیپ آرمانی ارزش‌بار می‌توان ساخت که از نظر عینی هر دو معتبر هستند. در هر دو مورد، ذهن از میان انبوه داده‌های بی‌شمار پدیده‌ای را انتخاب می‌کند ولی تیپ آرمانی نوع اول، آن پدیده را مثبت، نوع دوم آن را منفی ارزیابی می‌کند. در نوع اول، تیپ آرمانی‌ای برساخت می‌شود که با هنجارهای اخلاقی شخص برسازنده یکسان است اما در نوع دوم، تیپ آرمانی پرداخته شده با نگرش‌های ارزشی شخص محقق یکسان نیست و چه‌بسا در تضاد با آن باشد. (وبر، ۱۳۸۵: ۷۷) از نظر وبر، هر دو تیپ آرمانی اعتبار علمی دارند، چون آنها داده‌های مشخصی را مورد توجه قرار می‌دهند ولی دو جهت‌گیری یا دو رویکرد که ناشی از دو نظام ارزشی است از پدیده به‌بار می‌آورند. بدین‌شکل در مثال فحشا، هر دو می‌دانند که فحشا امری است که واجد اهمیت و اولویت پژوهشی است اما در سطح اول، آنکه مطابق با ربط ارزشی‌اش فحشا امری مذموم است، می‌خواهد و باید به نتایجی برسد که فحشا از جامعه رخت بندد. اما در سطح دوم، آنکه مطابق با ربط ارزشی‌اش فحشا امری آنچنان مذموم نیست از دید آن شخص فحشا می‌تواند واجد افزایش درآمد ملی باشد. از این‌رو، در برخورد با پدیده فحشا اگر دو نظام ارزشی وجود داشته باشد، هر دو داده‌ها و فاکت فحشا را یگانه می‌بینند ولی تکثر دیدگاه‌ها درباره فحشا، آسیبی به تعریف فحشا به‌عنوان «رابطه جنسی در ازای دریافت پول» وارد نمی‌کند و تن دادن به رابطه جنسی در ازای دریافت پول، خصلت اصلی، عینی و متمایز روسپی‌گری خواهد بود.

پاسخ سوم؛ ساخت تیپ‌های آرمانی از دیدگاه‌های ارزشی رقیب، نه تنها مانع عینیت نیست که به بررسی عینی‌تر پدیده‌ها کمک می‌کند. بنابر استدلال وبر، بر اساس ایده‌های ارزشی گوناگون می‌توان تیپ‌های آرمانی متعددی از پدیده‌های اجتماعی برساخت که

هیچ کدام شبیه یکدیگر نباشند و هیچ کدام را نتوان در واقعیت تجربی مشاهده کرد ولی با وجود این، هر یک از آنها مدعی بازنمایی ایده‌ها باشند. آنچه مهم است این است که تیپ‌های آرمانی ساخته شده واقعاً برخی از خصلت‌های ویژه، اصلی و معنادار پدیده اجتماعی معینی را که در واقعیت تجربی موجودند، در خود داشته و آنها را در یک برساخته آرمانی گرد آورده باشند. (وبر، ۱۳۸۵: ۱۴۲) در مثال فحشا، مفهوم‌سازی‌های گوناگون از پدیده فحشا از منظرهای ارزشی مختلف می‌تواند ما را به درک عینیت فحشا نائل کند. از دیدگاه ارزشی «فمینیسم وجودگرا»، فحشا راهی برای رهایی زنان از وابستگی به مردان تعبیر می‌شود؛ مطابق با «فمینیسم لیبرال»، فحشا نوعی قرارداد داد و ستد شخصی تلقی می‌شود؛ همسو با «فمینیسم مارکسیست»، فحشا بهره‌وری به نفع نیروی کار مردان و نوعی بهره‌کشی از زنان به حساب می‌آید؛ از دیدگاه «فمینیست سوسیالیست» فحشا ناشی از فساد جامعه طبقاتی است؛ از دیدگاه «فمینیسم‌های رادیکال» فحشا موجب تشدید، استحکام و عادی‌شدن تحقیر و بهره‌کشی نسبت به زنان و افزایش قدرت سیاسی جنس مذکر است. (مکنون و آشتیانی، ۱۳۸۴: ۲۴۷-۲۲۹)

پاسخ چهارم؛ تأکید بر مرجعیت نهاد علم و هنجارهای پژوهش علمی در داوری تیپ‌های آرمانی است. مرجعیتی که متکی به ارزش حقیقت علمی است و در عین حال، کمک می‌کند داده‌ها را به ابژه تبدیل کنیم و عینیت داده‌ها و استحکام منطقی و مفید بودن مفهوم‌های‌سازی تیپ آرمانی را تعیین می‌کند، نهاد علم است. آکادمی با خصلت جمعیت‌اش تعیین این مرجعیت است. ذهن آکادمیک و پژوهش آکادمیک همواره به مرز ربط ارزشی و حکم ارزشی می‌اندیشد و بر این اساس از مرجعیت و اعتبار کار آکادمیک دفاع می‌کند. بنابراین، اگرچه برساخت‌شدگی تیپ آرمانی، این مجوز را در بدو امر به همگان می‌دهد که در موضوعات مورد علاقه خود، تیپ آرمانی بسازند و عرضه کنند اما برای اینکه تیپ‌های آرمانی اعتبار و سودمندی داشته باشند نیاز به سازوکار دیگری دارد که نهاد علم طرح و نظارت می‌کند که از نظر وبر عبارت‌اند از «قواعد معتبر اندیشه یعنی منطق و روش». (وبر، ۱۳۸۷: ۱۶۶ و ۱۳۸۵: ۲۷۲-۱۸)

پس در یک سطح، از قواعد منطقی و استدلال عقلی برای تناسب و انسجام‌عاری از تناقض مفاهیم برساخت‌شده استفاده می‌کنیم و در سطح دوم، از روش و پشتیبانی شاهد تجربی. وقتی محقق تیپ آرمانی درباره فحشا در تهران ارائه می‌دهد باید شواهد و قرائن تجربی برای تیپ آرمانی خود ارائه دهد، مثلاً باید بگوید با ۱۰۰۰ فاحشه مصاحبه

کرده است. با وجود اینکه اعتبار و سودمندی تیپ آرمانی از سوی قواعد منطقی و عقلی و شواهد تجربی احراز می‌شود با این حال، آن معیار سومی که ما عینیت را مورد توجه قرار می‌دهیم در بستر نظام فرهنگی، معنا پیدا می‌کند. در اینجا، تلاش وبر، منوط به این است که چگونه نسبت‌های امر فرهنگی را که ذهنی است با امر واقعیت که عینی است و داده‌هایی که مورد وثوق و اعتبار همگانی است، ذیل بحث عینیت صورتبندی کند. اینجا تأکید می‌کنیم که صحبت بر سر نسبت‌های اینهاست و آن تلاشی است که وبر انجام می‌دهد تا بتواند عینیت مورد ادعای علوم تجربی را با ذهنیت آشتی دهد.

بحث و نتیجه‌گیری

در این مقاله به این مسئله پرداختیم که آیا ضروری و ممکن است که دانشمند اجتماعی همچون دانشمند علوم طبیعی از ورود ارزش‌ها در ساخت و پرداخت مفاهیم اجتناب کند یا اینکه ارزش‌ها از عناصر مقوم مفهوم‌سازی محسوب می‌شوند؟ در این صورت، آیا تیپ آرمانی آغشته به ارزش‌ها عینیت پژوهش اجتماعی را خدشه‌دار می‌سازد؟ از نگاه وبر، مفهوم‌سازی از منظر پژوهشگر آغاز می‌شود و پژوهشگر ناچار از نظام ارزشی و فرهنگی خود مفهوم‌سازی را ساماندهی می‌کند. تیپ آرمانی می‌کوشد پژوهش را جهت دهد تا داده‌ها و فاکت‌ها که می‌خواهند مفاهیم را برسازند با جهت‌گیری خاصی انتخاب شوند. اما تیپ آرمانی «برساخته‌ای است ترکیبی» که می‌کوشد داده‌های پراکنده را ذیل یک الگوی مفهومی مرکب بر سازد. این الگوی مفهومی اگرچه آرایش مفاهیم خود را بر اساس مناسبات منطقی برمی‌سازد اما به سطح منطقی و استنتاج‌های منطقی بسنده نمی‌کند بلکه پس و پشت این مناسبات منطقی بین مفاهیم، «ایده‌های ارزشگذار» قرار دارد. ایده‌های ارزشگذار از مفاهیم تجربی بیرون نیامده‌اند اما در ترکیب خود با مفاهیم، آنها را جهت می‌دهند و انسجام می‌بخشند.

بر اساس آموزه ربط ارزشی، دانش نسبت‌تنگاتنگی با ارزش‌هایی دارد که پژوهشگر از منظر آن به واقعیت اجتماعی نظاره می‌کند و سمت و سوی نگاه محقق سمت‌وسویی خنثی نیست بلکه با اتکا به ارزش‌ها به پژوهش و داده‌ها سمت‌وسو می‌دهد و پدیده‌ها تنها با این جهت است که دیده می‌شوند و امکان بررسی پیدا می‌کنند و این جهت آغازین است که مسیر پژوهش را روشن می‌کند. اما بر اساس آموزه پرهیز از حکم ارزشی محقق همواره باید آگاه باشد که این جهت دادن به تمایز ربط ارزشی با حکم ارزشی خدشه وارد نکند.

محقق وبری با طرح ربط ارزشی می‌کوشد از عزیمتگاه ارزش‌ها حرکت کند ولی در عین حال نمی‌خواهد عینیت را از دست بدهد چرا که صرف حرکت از ارزش‌ها می‌تواند تنها حکم ارزشی یعنی ایدئولوژی و جهان‌بینی و نظایر اینها فراهم آورد.

ربط ارزشی به ما می‌گوید محقق که در آغاز می‌خواهد تکوین پدیده‌ای را نظاره کند ذهنش کاملاً خالی نیست بلکه با اتکا به ارزش‌ها تیپ آرمانی را برمی‌سازد که این تیپ آرمانی قطعاً تعریف نیست اما در عین حال برآمده از ذهن خالی نیز نیست. این نکته‌ای بود که وبر ضمن درک محدودیت‌های آموزه تعریف دریافت که به آن سوی بام رهیافت اثباتی‌ها نیفتد که بر این باور بودند که ذهن باید خالی از هر ارزش به پدیده نظاره کند. از این‌رو، پدیده تاریخی اجتماعی نمی‌تواند واجد عینیت ناب و مطلق باشد چرا که پژوهشگر که در واقع گونه‌ای کنشگر است با نظام ارزشی خود و حساسیت‌ها و ترجیحات خود به پدیده تاریخی نظاره می‌کند. اما این ارزش‌ها، حساسیت‌ها و ترجیحات چنانچه مورد مراقبه واقع نشود، آنچنان تعمیم داده می‌شود که داده‌های واقعی، تشخیص‌های پدیده تاریخی، خودویژگی و یکتایی پدیده تاریخی نادیده انگاشته می‌شود. پس وبر در ساخت مفاهیم علمی - اجتماعی از یک سو بر این حساسیت و بر این ترجیحات تأکید می‌کند اما خودویژگی‌ها و یکتایی‌ها را نیز در بستر آن ارزش‌ها با دقت مورد تأمل و تحقیق قرار می‌دهد.

وبر متأثر از محدودیت‌های مفهوم‌سازی در علوم طبیعی ریکرت که آموزه «ربط ارزشی» را در نقد آرمان پوزیتیویستی جدایی مطلق دانش از ارزش، مطرح کرده بود، به این آگاهی رسیده بود که منطق مفهوم‌سازی در علوم اجتماعی متفاوت با منطق مفهوم‌سازی در علوم طبیعی است. چه علوم طبیعی می‌کوشد مفاهیم را بدون رابطه با ارزش و «احساسات» صورت‌بندی و سازماندهی کند و پدیده را در نسبت با «مفاهیم عام» تبیین می‌کند. در حالی که در علوم اجتماعی، بیش از هر چیز «احساس» و «ترجیحات» ارزشی است که سازوکار مفهوم‌سازی تیپ آرمانی را در پدیده تاریخی اجتماعی تحت تأثیر قرار می‌دهد. وبر اگرچه از مفهوم‌سازی علوم طبیعی بیرون می‌آید اما او آگاه است اگر به‌طور رادیکال از منطق علوم طبیعی خارج شود، می‌تواند در امر هنری و ادبیات درغلطد. یعنی آنچنان به جزئیات، تکینگی و تفرد پدیده تأکید کند که دیگر از دایره علم خارج شود. کوشش وبر راه‌حل میانه است. چنانچه از یک سو می‌کوشد علوم اجتماعی را به‌مثابه یک علم مستدل کند و از سویی نمی‌خواهد به علوم طبیعی گردن دهد. اینجا وبر با طرح تیپ آرمانی و نسبت آن با تکینه بودن پدیده از دیدگاه‌های ارزشی خاص،

می‌کوشد راه‌حلی بیابد. هنگامی که تیپ آرمانی ذیل یک ارزش فرهنگی سامان می‌یابد ارزش بار می‌شود. اما این ارزش‌باری در خود نمی‌ماند، چرا که تنها از طریق پیوندش با واقعیت است که می‌تواند در مجموع تیپ آرمانی را بسازد. تلاش و بر این بود که در بحث مفهوم‌سازی، بین ارزش و دانش پلی بزند. اما او نیک آگاه بود که ضمن همبستگی آنها به جدایی این قلمروها نیز توجه کند. تمایز ربط ارزشی از قضاوت ارزشی کوشش و بر برای توجه به این همبستگی و جدایی قلمروها بود.

اگر ماهیت دستگاه‌های مفهومی نظریه‌پردازان علوم اجتماعی را واکاوی کنیم، نقش ارزش‌ها در تار و پود مفاهیم علوم اجتماعی را برجسته خواهیم یافت. برای مثال، با واسازی دیدگاه آنتاگونیستی مارکس و دیدگاه کارکردگرایانه چالمرز جانسون به انقلاب (پناهی، ۱۳۹۱) در خواهیم یافت که مارکس و جانسون بر اساس دو ربط ارزشی مختلف، مفهوم‌پردازی آرمانی متفاوت از پدیده انقلاب ارائه کرده‌اند. مارکس بر اساس ارزش برابری (و آزادی) بر مفاهیم تضاد طبقاتی، مناسبات ساختاری استثمار، بیگانگی کارگران، آگاهی طبقاتی، پراکسیس، اتحاد کارگران؛ و جانسون بر مبنای ارزش نظم، توافق و انسجام اجتماعی بر مفاهیمی نظیر ناهماهنگی محیط و ارزش‌ها، از دست‌رفتن تعادل ارزش‌ها و ساختارها، ناتوانی نهاد دولت و فرهنگ در تطبیق با منابع تغییر درونی و بیرونی تأکید می‌کند و بدین‌سان، مارکس بر اساس ایده ارزشی عدالت (و آزادی) و جانسون بر اساس ایده ارزشی نظم و امنیت، تیپ آرمانی انقلاب را برمی‌سازند. بر اساس تفسیر رووت از آراء و بر، تیپ آرمانی مارکس و جانسون، می‌توانند جانبدارانه و در عین حال، آزاد از ارزش باشند.

منابع

۱. آرون، ریمون. (۱۳۸۶). *مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی*. باقر پرهام. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲. آشتیانی، منوچهر. (۱۳۸۳). *ماکس وبر و جامعه‌شناسی شناخت*. تهران: نشر قطره.
۳. اباذری، یوسف. (۱۳۸۷). *خرد جامعه‌شناسی*. طرح نو.
۴. پارکین، فرانک. (۱۳۸۴). *ماکس وبر*. شهناز مسمی پرست. تهران: ققنوس.
۵. پناهی، حسین. (۱۳۹۱). *نظریه‌های انقلاب؛ وقوع، فرایند و پیامدها*. سمت.
۶. ترنر، برایان. (۱۳۸۶). *پیشگفتار ویراست جدید، در لویت، کارل، ماکس وبر و کارل مارکس*. شهناز مسمی پرست. نشر ققنوس.
۷. توفیق، ابراهیم. (۱۳۹۶). *درباره نظام دانش*. تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگی و اجتماعی.
۸. توفیق، ابراهیم؛ روح‌الله اسلامی؛ صالح اولاددمشقیه؛ مزدک تمجیدی؛ امیر خراسانی؛ حسام‌الدین صفاری؛ فیروزه فروردین؛ نوید وزوایی و سیدمهدی یوسفی. (۱۳۹۸). *نامیدن تعلیق، برنامه‌ای پژوهشی برای جامعه‌شناسی تاریخی انتقادی در ایران*. مانیا هنر.
۹. دورکیم، امیل. (۱۳۹۷). *قواعد روش جامعه‌شناسی*. علی محمد کاردان. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۰. صدری، احمد. (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی روشنفکران ماکس وبر*. حسن آبنیکی. نشر کویر.
۱۱. روت، مایکل. (۱۳۸۹). «ماکس وبر و روش‌شناسی علوم اجتماعی»: در *فلسفه علوم اجتماعی*. محمد شجاعیان. تهران: پژوهشکده مطالعات اجتماعی و فرهنگی.
۱۲. فروند، ژولین. (۱۳۸۳). *جامعه‌شناسی ماکس وبر*. عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: توتیا.
۱۳. کانت، ایمانوئل. (۱۳۶۲). *سنجش خرد ناب*. میرشمس‌الدین ادیب سلطانی. تهران: نشر امیرکبیر.
۱۴. کوزر، لوییس. (۱۳۸۳). *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*. محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی.
۱۵. لویت، کارل. (۱۳۸۶). *ماکس وبر و کارل مارکس*. شهناز مسمی پرست. نشر ققنوس.
۱۶. مسعودی، اسماعیل و سعید زاهد زاهدانی. (۱۳۹۷). *تحلیل ابژکتیویته ماکس وبر در پرتو فلسفه استعلایی کانت*. *مجله جامعه‌شناسی ایران*. هجدهم. شماره ۴. زمستان.
۱۷. مکنون، ثریا و زهره عطایی آشتیانی. (۱۳۸۴). *فمینیسم و روسپیگری*. *مجله راهبرد زنان*. شماره ۲۸.
۱۸. وبر، ماکس. (۱۳۸۵). *روش‌شناسی علوم اجتماعی*. حسن چاوشیان. تهران: نشر مرکز.
۱۹. وبر، ماکس. (۱۳۸۷). *دین، قدرت، جامعه*. احمد تدین. تهران: هرمس.
۲۰. وبر، ماکس. (۱۳۹۷ الف). *اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری*. پریسا منوچهری‌کاشانی و عبدالکریم رشیدیان. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۱. وبر، ماکس. (۱۳۹۷ ب). *اقتصاد و جامعه*. عباس منوچهری و همکاران، سمت.

۲۲. وبر، ماکس. (۱۳۹۷ ج). *جامعه‌شناسی دین*. محسن ثلاثی. ثالث.
۲۳. هکمن، سوزان. (۱۳۹۳). *وبر: گونه ایده‌آل و نظریه اجتماعی معاصر*. علی پیمان زارعی و مهدی رحمانی. رخداد نو.

24. Albrow, M. (1990). *Max Weber's Construction of Social Theory*. St. Martin's Press New York.
25. Allen, K. (2004). *Max Weber: A Critical Introduction*. Pluto P Press London.
26. Bruun, H. H. (2007). *Science, Values and Politics in Max Weber's Methodology*. England: Ashgate Publishing Limited.
27. Burawoy, M. (2010). From Max Weber to Public Sociology. In *Transnationale Vergesellschaftungen Verhandlungen des 35. Kongresses der Deutschen Gesellschaft Für Soziologie in Frankfurt am Main 2010*. Herausgegeben in Deren Auftrag.
28. Cahnman, W. J. (1965). Ideal Type Theory: Max Weber's Concept and some of Its Derivations. *The Sociological Quarterly*. Vol. 6. No. 3. Summer. pp. 268-280
29. Drysdale, J. (1996). How Are Social-Scientific Concepts Formed? A Reconstruction of Max Weber's Theory of Concept Formation. *Sociological Theory*. Vol. 14. No. 1. pp. 71-88.
30. Kieran, A. (2004). *Max Weber: A Critical Introduction*. Pluto P Press London.
31. Kovrig, B. (1955). Ideal Type: Constructed Type. *The Midwest Sociologist*. Vol. 17. No. 2. Spring. pp. 13-20.
32. Mommsen, W. J. (1988). *The Political and Social Theory of Max Weber: Collected Essay*. Polity Press, Cambridge.
33. Oakes, G. (1990). *Weber and Rikert: Concept Formation in the Cultural Sciences*. Massachusetts: The MIT Press.
34. Rex, J. (1977). Value-Relevance, Scientific Laws, and Ideal Types: The Sociological Methodology of Max Weber. Source: *The Canadian Journal of Sociology / Cahiers Canadiens de Sociology*. Vol. 2. No. 2. pp. 151-166
35. Rosenberg, M. M. (2016). The Conceptual Articulation of the Reality of Life: Max Weber's Theoretical Constitution of Sociological Ideal Types. *Journal of Classical Sociology*. 16(1). 84-101.
36. Swedberg, R. & O. Agvella. (2016). *The Max Weber Dictionary: Key Words and Central Concepts*. Second Edition. Stanford University Press.
37. Walker, C. (2014). Karl Jaspers on the Disease Entity: Kantian Ideas and Weberian Ideal Type, *History of Psychiatry*. 25(3). 317-334.
38. Weber, M. (1952). *The Methodology of the Social Sciences*. Translated and Edited by E. A. Shils & A. Henry. Finch. With a Foreword by Edward A. Shils. Glencoe, Illinois: Free Press.
39. Whimster, S. (2007). *Understanding Weber*. Routledge
40. Zijderfeld, A. C. (2006). *Rickert's Relevance: The Ontological Nature and Epistemological Functions of Values*. Brill Leiden. Boston.